



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

موضوع جزئی: معنای عدالت - بررسی مسلک سوم (استقامت عملیه)

مصادف با: ۲۶ محرم ۱۴۳۴

جلسه: ۳۹

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در مسلک سوم بود یعنی اینکه عدالت عبارت است از استقامت فعلیه و عملیه؛ در این رابطه کلام مرحوم آقای خوئی را ذکر کردیم محصل فرمایش ایشان این شد که عدالت یعنی آنکه ترک حرام و فعل واجب مستند به خوف از خدا و رجاء به ثواب الهی باشد این معنای عدالت و سلوک در جاده شریعت است یعنی شخص بر طبق دستورات شرعی و تکالیف خود عمل کند و جاده شرع را بییماید. به نظر ایشان لازم نیست این استقامت فعلی ناشی از ملکه باشد بلکه همین مقدار که شخص به خاطر خوف از خداوند و رجاء به پاداش او به تکالیف عمل کند، کفایت می‌کند.

دو نکته:

در ادامه مرحوم آقای خوئی دو نکته را ذکر می‌کنند که آن دو نکته برای فهم این مسلک قابل توجه است:

نکته اول:

نکته اول اینکه استقامت به معنایی که گفته شد باید به گونه‌ای باشد که مانند طبیعت ثانویه برای مکلف بشود یعنی آن قدر در جاده شرع حرکت کرده که سلوک در این مسیر برای او تبدیل شده به طبع ثانوی؛ منظور ایشان از اینکه فرمودند مانند طبیعت ثانویه بشود این است که در همه اوقات و نسبت به همه اعمال و افعال چنین رفتاری داشته باشد مثلاً بعضی اشخاص وقتی که ماه مبارک رمضان می‌شود همه واجبات را انجام می‌دهند و محرمات را ترک می‌کنند اما ماه مبارک رمضان که تمام می‌شود، دیگر عمل واجبی را انجام نمی‌دهند. این فایده‌ای ندارد که فقط در برخی اوقات و زمان‌ها عامل به واجبات و تارک محرمات باشند یا مثلاً فرض کنید کسی باشد که نسبت به محرمات مراقب است اما از بین آنها شرب خمر را نمی‌تواند ترک کند این هم فایده‌ای ندارد؛ استقامت در ترک همه محرمات لازم است و رها کردن بعضی محرمات، از دایره سلوک در جاده شرع خارج است پس منظور از استقامت که عدالت به آن تفسیر شده استقامت نسبت به همه تکالیف و در همه زمان‌ها است یعنی یک سعه‌ای به حسب زمان و به حسب همه اعمال و رفتار دارد. این استقامت با استمرار سازگاری و همچنین شمول نسبت به همه تکالیف دارد.

نکته دوم:

نکته دوم اینکه استمرار بر استقامت و عدالت با ارتکاب معصیت در برخی زمان‌ها منافاتی ندارد و از بین نمی‌رود مثلاً فرض کنید شخصی است که سالهای سال است مواظب بر اتیان واجبات و ترک محرمات است اما بعضی از اوقات پیش می‌آید که

فریب شیطان را می‌خورد و قوه غضبیه و شهویه او غلبه پیدا می‌کند و مرتکب حرام می‌شود. اگر چنین محرمانی احیاناً از او سر زد این منافاتی با استقامت عملیه او ندارد چون فرض این است که اگر چنین فعلی هم از صادر می‌شود پشیمان می‌شود و توبه می‌کند و دوباره به جاده شرع برمی‌گردد.

درست است که این محرمان مانع وصول او به مقصد است ولی با توبه کردن به مسیر برمی‌گردد مانند ماشینی که در یک مسیری در حال حرکت است ولی گاه اوقات توقفات و انحرافات از جاده دارد اینها درست است که او را از حرکت باز می‌دارد و مانع تکامل و وصول به مقصد است اما بهرحال وقتی کسی او را ببیند، می‌بیند که در حال طی مسیر به سوی مقصد است و در این مسیر دارد حرکت می‌کند؛ و این همان استقامت عملی و فعلی است. واقعاً انسان می‌خواهند به مقصد برسند اما مرکب خوبی نداریم یا مقصد را گم می‌کنیم یا دچار ظلمت و گمراهی در مسیر حرکت خود می‌شویم و چه بسا بعد از مدتها در مسیر رسیدن به مقصد در تاریکی‌های زندگی اشتباهاتی را مرتکب می‌شویم مثل کسی که در یک هوای مه آلود راه را گم کند و بجای حرکت به سمت مقصد، دوباره به عقب برگردد و بعد مدتی متوجه شود که مسیر را برگشته یا اشتباه رفته آن وقت حسرت همین است؛ شما دقیقاً می‌توانید حقیقت زندگی را با حرکت در یک جاده مقایسه کنید. این همه تلاش و زحمت و گذران عمر و وقت بجای اینکه انسان به مقصد نزدیک شود از آن دور شود و به یمین و یسار منحرف شود و کم له نظیر که بسیاری از ما این مشکل را داریم و گاهی می‌بینیم که عمرمان در رفت و برگشت در بین مسیر تلف شده گاهی به سمت مقصد می‌رویم و گاهی گرفتار مه، ظلمت و غبار می‌و شم و راه را گم می‌کنیم مانند راننده‌ای که از دور او را می‌بینیم که با وسیله نقلیه خود در حال حرکت است و اندکی می‌رود و دومرتبه برمی‌گردد و این را بارها تکرار می‌کند چه قضاوتی در مورد چنین راننده‌ای می‌شود؟ جز اینکه گفته می‌شود این شخص مجنون است و موجب تعجب و خنده او می‌شود که بهرحال زنگدی ما مثل اینچنین راکبی است که در یک مدت زمان عمر رفت و برگشت داریم و در آخر عمر آن وقتی که وقت انقطاع است می‌بینیم که همه درها به رویمان بسته شده و مهلت تمام شده در حالی انسان تقاضای مهلت و فرصت می‌کند در پاسخ به او می‌گویند مسابقه تمام شد و فرصتی باقی نمانده است و باید از مرکب پیاده شود. واقعاً این مسئله مهمی است که انسان باید به این جهت توجه کند. مرحوم امام (ره) یک بیانی دارند در شرح حدیث جنود عقل و جهل "که ما برای انبیاء الهی به اندازه یک بچه هم ارزش هم قائل نیستیم" اگر یک بچه به ما بگوید که در این مسیر خطری شما را تهدید می‌کند همین تذکر و گفته او ما را متنبه کرده و ما را باز می‌دارد از ادامه این مسیر ولی ۱۲۴ هزار پیامبر الهی راه را نشان داده‌اند و خطرات را بیان کرده‌اند اما ما انگار که اصلاً هیچ چیز بیان نشده است حداقل باید احتمال داد این ۱۲۴ هزار پیامبر دارند ما را بهرحال هشیار می‌کند و شاید حرفشان درست باشد. احتمال ضعیف هم که بدهیم عقل اقتضاء می‌کند که درست عمل کنیم. بعضی از اوقات ما برای این همه انبیاء صادق الهی که تردیدی در صدق گفتار آنان نیست، به اندازه‌ی گفته یک بچه ارزش قائل نیستیم.

پس نکته دوم این شد که منظور از استقامت عملی این نیست که هیچ گاه مرتکب گناه نشود اگرچه گاهی مرتکب معصیت یا ترک فعل واجب می‌کند لکن با توبه می‌تواند به جاده شرع برگردد.

بررسی مسلک سوم:

به این مسلک دو اشکال شده است:

اشکال اول:

باید ببینیم واقعاً منظور از استقامت عملیه و فعلیه چیست؟ در این رابطه سه احتمال داده می‌شود:

احتمال اول:

اینکه منظور از استقامت عملیه این است که شخص از اول زمان تکلیف تا آخر عمر استقامت در عمل داشته باشد و اتیان به واجب و ترک حرام کند. اگر کسی از اول عمر تا آخر عمر اهل اتیان به واجب و ترک حرام بود استقامت عملیه دارد و عادل محسوب می‌شود؛ قطعاً در این احتمال، این منظور نیست بهر حال ما الآن می‌خواهیم راجع به شخصی ببینیم عادل است یا نه؟ نهایت آنکه گذشته و حال او را می‌توانیم بررسی کنیم و نمی‌توانیم بفهمیم که این استقامت در آینده هست یا نیست؟ پس ملاک استقامت عملیه در زمان گذشته و حال و استقبال نیست.

احتمال دوم:

اینکه شخص فقط در همان مقطع زمانی که بنا است اثر بر عدالت او مترتب بشود مثلاً می‌خواهد امام جماعت شود یا شهادت او نافذ باشد در همان زمان اهل اتیان به واجب و ترک حرام باشد یعنی نه به گذشته او کاری داشته باشیم و نه به آینده او و فقط در حال فعلی او دقت کنیم؛ این احتمال هم قطعاً مردود است چون اجتناب از چند معصیت و اتیان به چند واجب در زمان محدود استقامت عملی نیست و آنچه که از استقامت عملیه استفاده می‌شود این است که حداقل استمرار آن داشته باشد. پس این احتمال هم قطعاً مورد نظر نیست.

احتمال سوم:

اینکه شخص در یک مدت زمانی از گذشته تا به حال اتیان به واجب و ترک حرام داشته است و به اعتبار آن به عنوان عادل و کسی که اهل اجتناب از معاصی است، شناخته شود و لازم نیست از ابتداء تکلیف این مراقبات را داشته باشد؛ این احتمال در بین این سه احتمال، احتمال صحیحی به نظر می‌رسد لذا استقامت در عمل یعنی اینکه شخص در یک مدت زمان قابل ملاحظه‌ای اهل اتیان به واجب و ترک حرام باشد.

نتیجه: در مورد استقامت عملیه سه احتمال وجود دارد که احتمال سوم در بین این سه احتمال، احتمال صحیح می‌باشد. حال با این مقدمه‌ای که گفته شد یک نتیجه‌ای می‌توان گرفت و آن اینکه این نحو از استقامت یعنی اتیان به واجب و ترک حرام در یک مدت قابل ملاحظه که ناشی از خوف خداوند و امید به ثواب الهی باشد، این از ملکه جدا نیست. نمی‌شود کسی در یک مدت طولانی چند سال اهل عمل به واجبات و ترک محرّمات باشد لکن در عین حال در نفس چنین حالتی که باعث اتیان به واجب و ترک حرام است پدید نیامده باشد. وقتی می‌گوییم کسی استقامت در عمل دارد این بدون مراقبت نفسانی و وجود چنین حالت و ملکه‌ای قابل تحقق نیست یعنی این استقامت باید ناشی از یک شخصیتی باشد که برای او حاصل شده؛ مرحوم آقای خوئی فرمودند منظور از استقامت در عمل یعنی اینکه برای وی تبدیل شده باشد به یک طبیعت ثانوی، وقتی می‌گوییم که برایش تبدیل شده به یک طبیعت ثانوی یعنی دیگر از او جدا شدنی نیست؛ در صورتی به این مرحله خواهد

رسید که در درون او و نفس او یک حالت و کیفیتی پدید بیاید که همیشه این مواظبت و مراقبت را دارد که وقت نماز مثلاً او را به سوی اتیان به واجب سوق می‌دهد و وقتی هم که مواجه با حرام می‌شود او را از ارتکاب حرام باز می‌دارد پس این موارد از هم جداشدنی نیستند.

بهرحال این استقامت عملی ناشی از خوف خداوند در حقیقت همان استقامت ناشی از ملکه است. وقتی می‌گوییم این شخص به خاطر ترس از خدا به گونه‌ای شده که مستمراً عمل به واجب را در همه زمان‌ها و نسبت به همه امور مراقبت می‌کند این بدون آن ملکه و منشأ امکان‌پذیر نیست. پس استقامت ناشی از خوف در واقع عبارت اخرای استقامت ناشی از ملکه می‌باشد. لذا صرف استقامت عملی و فعلی بدون اینکه ناشی از ملکه‌ی نفسانیه باشد، نمی‌تواند به عنوان معنای عدالت تلقی شود. البته باید به این نکته هم توجه داشت (چنانچه سابقاً هم اشاره کرده‌ایم) اگر ما بگوییم که عدالت عبارت است از استقامت فعلیه ناشی از ملکه کما ذهب الیه الشیخ الانصاری و اتباعه یا بگوییم عدالت عبارت است از خود ملکه نفسانیه اینها با هم فرق دارند چون بنابر فرض اول عدالت وصف فعل است و بنابر فرض دوم عدالت یکی از صفات نفسانی می‌باشد لذا فرق می‌کند اما در عین حال مآلاً یک چیز هستند و هر دو به نوعی به همان ملکه و حالت نفسانی برمی‌گردند. پس این استقامت بهر حال از ملکه جدا شدنی نیست لذا اینکه بگوییم صرف استقامت در عمل مطلقاً این به معنای عدالت است و ملکه را نادیده بگیریم به نظر می‌رسد این صحیح نیست.

اشکال دوم:

بر طبق بعضی از روایات که سابقاً بیان کردیم و در آینده هم به آن اشاره خواهیم کرد، مسئله اتیان به واجبات و ترک محرمات به عنوان معرف عدالت و دال بر آن معرفی شده است؛ ما وقتی به لسان روایات مراجعه می‌کنیم لسان این روایات این است که اتیان به واجبات و ترک محرمات مساوی با عدالت دانسته نشده و می‌گویند که اینها نشانه عدالت و دال بر عدالت هستند و معلوم است که بین معرف و معرف و دال و مدلول علامت و ذو العلامه تفاوت وجود دارد. پس مستفاد از روایات این است که این استقامت عملی به تنهایی خودش عدالت نیست بلکه اگر ناشی از آن حالت نفسانی باشد، عدالت است. پس حقیقت عدالت مجرد اجتناب از معاصی و اتیان به واجبات نیست. این دو اشکالی است که به مسلک سوم وارد است.

بحث جلسه آینده: بحث در مسلک چهارم خواهد بود که عدالت را عبارت از ملکه نفسانی می‌داند، که إن شاء الله به بحث و بررسی و اقامه ادله آن خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»